

امید در وضعیت محاصره

حسین نورانی نژاد

آنچه مقام رهبری درباره تقویت امید و ایمان در دل مردم عنوان کردند، ضرورتی است که به عینه احساس میشود. متأسفانه اکثریت جامعه افق روشنی پیش روی خود نمی‌بینند، به اندازه تلاش و مدارا و سازگاری که از خود نشان داده، قدرشناسی ندیده و از بسیاری از حقوق خود محروم است. برای حل چنین معضلی به نظر نمی‌رسد که نیروی دیگری به اندازه جریان حاکم امکان و توان داشته باشد. حیف که باور و احساس نیازی در این باره دیده نمی‌شود. مساله غامض و پیچیده‌ای هم نیست. کافی است که با تغییر راهبردها و گشایش در سیاست خارجی، فشارهای خارجی از کشور برداشته شود. آزادی اجتماعی و فرهنگی بیشتری به مردم داده شود و مداخله حاکمیت در اموری که خود جامعه شایستگی و کفایت لازم برای حل آنها را دارد، خاتمه یابد. به عنوان مثال، وقتی قانونی چون پوشش نیاز به این همه هشدار و انذار و خواهش و تریبون و دیوارنگاره و بیلبورد و پلیس دارد و حل نمی‌شود و هزینه‌های زیادی روی دست مردم و حاکمیت می‌گذارد، یعنی این قانون مشکل دارد و باید تغییر کند. به همین سادگی، نابرابری در دستیابی به فرصت پیشرفت و رانت ویژه برای قشری خاص از خودی‌ها آنها را قطعاً راضی کرده ولی وقتی در جامعه یأس و ناامیدی دیده میشود، نشانه این است که برش اصلی و بزرگ جامعه دچار سرخوردگی است. تریبون‌های رسمی به مرکزی برای لجبازی با مردم بدل شده است. یکی درباره حجاب خط و نشان می‌کشد، یکی برای هنرمندان، یکی برای مجری‌های محبوب ورزشی و اینها در حالی است که تورم بی‌سابقه کمر معیشت مردم را شکسته است. مردم داخل به تماشای زندگی هموطنانی می‌نشینند که با چند سال مهاجرت از کشور، به‌رغم مشکلات و دلتنگی‌های غربت به راحتی از این سر دنیا به آن سر دنیا مسافرت می‌کنند ولی خودشان برای سفر داخلی هم مشکل دارند. در پاسخ می‌گویند جاده‌ها را ببینید چقدر شلوغ است.

نمی‌گویند در کشوری 85 میلیونی، ترافیک در دو جاده توریستی اصلی کشور، اصلاً امر عجیبی نیست. نمی‌بینند که چطور خودشان را به سفرهای نزدیک و بسیار کم‌هزینه عادت داده‌اند. نمی‌بینند که فشار اقتصادی به وضوح به سفرها کشیده شده و قدرت خرید و شاخص فلاکت به کجا

رسیده است. عجیب اینکه مسوولان با این همه بی‌کفایتی و ناکارآمدی، اعتماد به نفسشان در تعیین تکلیف برای امور شخصی و سبک زندگی مردم هیچ خدش‌های بر نداشته است.

چه نهادی این مشکلات را باید رفع کند؟ دولت و مجلس. چه کسانی می‌توانند وارد آن شوند؟ فقط همان‌ها که موافق یا مسبب این مشکلات هستند و هیچ چیزشان، حتی ظاهرشان شباهتی با اکثریت عادی مردم ندارد. حالا اگر کسانی با همان ظاهر و باور مورد قبول حاکمیت وارد این نهادها شوند و گشایشی را دنبال کنند چه می‌شود؟ طرد و حذف. حتی اگر این‌طور نشود و بخواهد به عنوان مثال یکی از مسائل اعصاب خردکن این روزهای مردم راجع به اینترنت و فیلترینگ را حل کند، چه باید بکند؟ هیچ. چون اختیاراتش به نهادی خلق‌الساعه به نام شورای عالی فضای مجازی سپرده شده است. اگر بخواهد در حوزه فرهنگی کاری کند، نهاد دیگری به نام شورای عالی انقلاب فرهنگی متشکل از جمعی همگن و هم‌شکل و هم‌باور که کمترین نسبتی با تنوع سلیق موجود در جامعه ندارد، در حال قانونگذاری مطابق باورها و سلیق خود است. حالا اگر یکی بتواند برای همه این موارد راه‌حلی پیدا کند، وکیل مجلس بشود و مابقی نمایندگان را برای مصوبه‌ای مطابق میل جامعه و خلاف نظر طبقه یک‌دست حاکم مجاب کند، تازه به سد شورای نگهبان می‌خورد که با دقت تمام از سفت و سخت‌ترین افراد همان قشر خاص چیده شده‌اند. اخیراً برای محکم‌کاری، مجمع تشخیص مصلحت نظام هم به نوعی شورای نگهبان دوم شده تا تحت عنوان تطبیق با سیاست‌های کلی نظام، چیزی از دست در نرود. این وضعیت برای بسیاری از مردم که سلیق و باورها و مطلوبیت‌های دیگری دارند، وضعیت محاصره است. اخیراً آقای ظریف در فضیلت سازشکاری و سازگاری و کنشگری مرزی یادداشتی نوشت که مورد توجه قرار گرفت. اگر ایشان می‌خواست یک مثال از این مدل بزند، کنش عمومی اکثریت مردم از سال 76 به این سو را می‌گفت. مردمی که برای تغییراتی عادی و حداقلی در زندگی خود، میانه‌روانه‌ترین راه‌های مدنی و ممکن را طی کرده‌اند. در انتخابات متعدد افرادی با شکل و شمایل و باورهایی منطبق با ارزش‌های رسمی برگزیدند تا با میانجیگری آنها راهی بگشایند. جواب نداد. به راه‌حل‌های نیابتی‌تر عدول کردند، از تحول به اصلاح و از اصلاح به بهبود تنزل مطالبه دادند، باز هم نشد. طوری شد که راه انتخابات را کم‌کم بی‌معنا یافتند. در رسانه‌ها مطالباتشان را با رعایت حال آنهایی که باید می‌شنیدند و با ادبیاتی که آنها بی‌پسندند، نوشتند و جوابی نگرفتند، بلکه آنها را توقیف شده دیدند. در فضای مجازی به زبان آمدند، با پیام فیلتر مواجه شدند. به خیابان آمدند که دیگر هیچ.

سطح هزینه‌ها به جان آدمی رسید.

این مردم چه کنند؟ خودشان که دوستدار امید و ایمان به بهبود و تغییرند. متوجه دشمنانی هم هستند که کرکسوار منتظر فروپاشی و به زمین خوردن کشورند. حس دشمن‌شناسی‌شان کار می‌کند ولی می‌دانند که ناامید کردن دشمن وابسته به گشایش در امور داخلی است. می‌دانند که هم مساله و هم حل مساله دست خودمان است و نه دشمنان بیرونی، اما هر چه کرده‌اند توان اقناع طبقه قدرتمند حاکم برای رسیدن به تفاهمی درونی را نیافته‌اند.

کلید امید دست مردم نیست. دست دشمنان بیرونی هم نیست. از قضا بخشی از جامعه به این رسیده که از دل تاریکی و ناامیدی، نور امید را بزاید. برای همین آماده ریسک و جستن در تاریکی شده است. نوعی سیاست‌ورزی مومنانه از نگاه برخی و ناآگاهانه و آرمان‌گرایانه از دید عده‌ای دیگر. سیاست یا تلاشی که پس از ناکامی در سازش و سازشکاری، خارج از حساب و کتاب توانمندی‌ها و به تعبیر آقای دکتر طریف، بدون در نظر گرفتن امکانات و فرصت‌ها، برای آرزوهای دست و پا بزند. بسیاری از این افراد سابقه سازشکاری‌های حداکثری ولی ناکام داشته‌اند. بسیاری از آنها که در پی کنش از سر ناامیدی هستند تا چندی پیش در ستادهای انتخاباتی، امید می‌جستند. راه دور نرویم. حرف از 76 و 88 نمی‌زنم. افرادی می‌شناسم که حتی در سال 1400 در ستادهای یکی از بسته‌ترین انتخابات پس از انقلاب فعالیت کردند و حالا بریده‌اند و اگر منفعل نشده باشند، از کنش‌های ریسک‌پذیر اعتراضی و به نوعی انتحاری و بی‌حساب و کتاب دفاع می‌کنند. مقصر این امیدکشی کیست؟ اینها در منتهی‌الیه امیدواری بودند و از کمترین روزه‌های گشایش به سادگی عبور نمی‌کردند. مقصر براندن آنها کیست؟

منبع: روزنامه اعتماد 17 خرداد 1402 خورشیدی